رساله در شرح حدیث

دولتنا فی آخر الزمان

در اینجا با رساله کوتاه اما بدون مؤلفی روبرو هستیم که عجالتاً تنها نسخه آن، همین است که در دسترس ماست. این نسخه شامل ۳۳ برگ (۳۵ص) است و به شماره ۱۳۸۱ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نگهداری می‌شود. رساله با خط بسیار خوش نستعلیق نگاشته شده، و دارای سرلوح مذهب زیبایی است. تذهیب در تمام صفحات دیده می‌شود و توان گفت که نسخه‌ای شاهانه و سلطنتی بوده است. رساله برای شاه طهماسب و در روزگار وی تألیف شده اما تاریخ کتابت آن چنان‌که در پایانش آمده است، ظاهراً ۱۰۶۷ است. فهرست‌نویس محترم آن را سال ۱۰۱۷ خوانده است که آن هم با درصدی کمتر محتمل است.

هدف از نگارش این رساله

رساله حاضر در شرح حدیثی که نویسنده رساله آن را به این صورت آورده است:

لکلّ اناس دولة، و دولتنا فی آخر الزمان.

روایت به این صورت در منابع وجود ندارد، اما اساس آن باید نقلی مشابه باشد که به صورت روایتی از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ توسط شیخ صدوق در کتاب *امالی* (ص ۴۸۹ و از آنجا در بحار: ۵۱/ ۱۴۳) آمده است؛ با این سند:

حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر که گفت: کسی حدیث کرد مرا که از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ شنید:

لکل أناس دولة یرقبونها و دولتنا فی آخر الدهر تظهر

به احتمال نقلی که با همین صورت در *روضة‌الواعظین* (صص ۲۱۲، ۲۶۷) آمده است باید از امالی باشد؛ اما نویسنده روضه گوید که این سخن، فراوان از امام صادق ـ علیه‌السّلام ـ شنیده شده است.

به نظر می‌رسد در دوره صفوی، استناداتی به این حدیث در باره اتصال دولت صفوی به دولت قائم [٤]، و یا در حقیقت مقدمه بودن دولت صفوی برای دولت صاحب الزمان، صورت گرفته است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

استناد شاه اسماعیل به حدیث دولتنا فی آخر الزمان

روایت یاد شده شاید برای نخستین بار در نامه شاه اسماعیل به شیبک‌خان به کار رفته باشد. بخشی از این نامه که در منابع کهن آمده چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله ربّ العالمین و الصّلواة علی رسوله احمد المختار و آله اجمعین و العاقبة للمتقین ... بعد اهدای سلام اعلام آنکه، مکتوب شریف که ارسال داشته بودند رسید و بر مضمون آن مطلّع گردید، ملخّص فحاوی کتاب و محصّل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصایر و ابصار کالشمس فی وسط النهار واضح و آشکار است که به موجب فرموده، «لولاک لما

خلقت الافلاک» تعمیر معموره خاک همچو ترتیب عوالم پاک به وسیله ظهور اشعه نور محمدی – علیه الصّلوة و السلام – و بر حسب مقتضای رتبت جامعیّت بین ختم النبوة و کمال الولایة که هر آینه مقتضی ظهور آثار عموم احکام حکومت دنیوی مستدعی سطوح انوار و شمول اطوار سلطنت اخروی است، ایالت ولایت صوری و ولایت مملکت معنوی خاصّه آن حضرت و عترت طیّبه علیّة الخصال و اولاد طاهره و آل جلیّة الکمال اوست و به تحقیق و یقین و ادلّه و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر دنیا و آن برهان منیر «أوْ أدْنی» نیست و اگر چند روزی بر حسب اختیارات ربّانی وارثان آن جامعیّت مخصوصه و حاکمیت، اعنی ائمّه هدی و اجلّه اولیا از استدراک حقوق خود از تعدّی ارباب غضب و تعصّب متعاقد گشته از ننگ استشراک اهل دنیا نام تسلّط و استیلا نمی‌بردند و خود را در صدد مقابله اخسا نمی‌آوردند، بر حسب اشارت غیبیّه و اوامر الهیّه کمال علوّ و علوّ کمال ایشان را بود، حاشا که به واسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان بودندی، امّا بحمد الله چون در این ولا به موجب «لکلّ اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان» از چمن دلگشای خاندان نبوّت و ولایت، نهال بلند برومند وجود این جانب سر به سرافرازی کشید و از مکمن عالم آرایی دودمان سیادت و سعادت چراغ گیتی فروز دشمن سوز این دولت روزافزون که آیه «وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» نشان آن و کریمه «نارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ» در شأن آن است روشن گشت و آثار فحوای «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ» از وجنات احوال و اطوار خود مشاهده افتاد به زبان خموش به تلقین هاتف سروش به ذکر «إِنّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها» گویا شد، منادی تقدیر زبان تقریر به ادای ندای «کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا» گشاد و نوک خامه ملایک سریر کاتبان تحریر به موجب «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ» در

صفایح سلطنت کاملة الارکان و ایالت عالم و عالمیان رقم آیت اسم خلیل ثبت نموده زمانه در نظر اهل زمان جلوه داد...[۱]

استناد به حدیث دولتنا در میان برخی از مورخان برای دولت شاه اسماعیل

به جز این نامه، میان مورخان هواخواه دولت صفوی نیز استفاده از این حدیث مطرح بوده است. از جمله در دو جای از کتاب *خلاصة‌التواریخ* از این حدیث استفاده شده است: یک مورد در جریان حضور شاه اسماعیل در قم با این عبارت:

و خاقان سکندرشان بعد ازین فتح، متوجه دارالمؤمنین قم گشتند... به اتفاق سادات عظام و قضات اسلام و اکابر و اهالی و شیعیان بلده جنّت‌نشان که قرب هفتصد هشتصد سال به محنت تقیّه گرفتار بودند. و در آرزوی این چنین مظهری می‌بودند «حیث قال صلی الله علیه: لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان»، به همدان به استقبال شتافتند.[۲] در مورد دوم آمده است: چون خاقان سکندرشان مظهری بود از آثار دودمان مرتضوی و به مؤدای حقیقت انتمای، «لکل اناس دولة و دولتنا فی آخر الزمان» در اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و مترصّد آن می‌بودند که تمامی ربع مسکون را تسخیر نموده در جمع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند...[۳]

به نظر می‌رسد بیش از همه طهماسب نظریه قرابت دولت صفوی با ظهور حضرت صاحب الزمان (ع) را مطرح کرده است. در این باره رساله‌ای که خواهد آمد، شاهد بسیار مهمی خواهد بود. افزون بر آن در کتیبه‌ای در اصفهان در

---

۱. *تاریخ ایلچی*، نظام شاه، (تهران، ۱۳۷۹) صص: ۴۲ ـ ۴۱، *شاه اسماعیل نامه*، حسینی گنابادی، (تهران، ۱۳۸۷، ص ۸۸)؛ *فتوحات شاهی*، (تهران، ۱۳۸۳) / ۱ / ۴۵۴؛ *خلاصة‌التواریخ*، ۱۰۴/۱

۲. *خلاصة التواریخ*، ج ۱، ص ۷۹

۳. همان، ص ۱۵۴.

وصف شاه طهماسب آمده است: قائد عسکر المهدی صاحب الزمان السلطان بن السطان ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادر خان.[۱] نمونه‌ای دیگر در کتیبه بقعه خواجه شاه حسن است که تاریخ ۹۶۲ را دارد. در آنجا شاه طهماسب چنین معرفی شده است: فی ایام خلافة سلطان سلاطین العصر و الاوان و مقدمة الجیش لصاحب الزمان ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی.[۲]

شگفت‌تر آن که گفته شده است طهماسب خواهر خود سلطانم (م ۹۶۹) را شوهر نداده و او را گذاشته بود تا در وقت ظهور به عقد امام زمان (ع) درآورد.[۳] این همان خانمی است که محتشم در وقت درگذشت او وی را ستود و اشاره به تجرد وی هم کرد:

مهین بانو که بر تخت تجرّد داشت چون مریم
ببر تشریف «لَمْ یَمْسَسْنِی» از بس پاکدامانی[۴]

تطبیق روایت دولتنا بر شاه عباس صفوی

مورد دیگر آن است که نویسنده *روضة‌الصفویه* روایت یاد شده را در باره شاه عباس تطبیق می‌کند: مصطفوی انتسابی که به مضمون کلام معجز نظام سرور اولیا - علیه التّحیّة و الثّناء - حیث قال لکلّ قوم دولة و دولتنا فی آخر الزّمان همای دولت جز به شرفات قصر اقبالش در هیچ مکان نزول

---

۱. *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، لطف‌الله هنرفر (اصفهان، ۱۳۵۰)، ص ۹۲
۲. همان، ۳۸۸
۳.

Michele Membre, *Mission to the Lord Sophy of Persia* (۱۵۳۹-۱۵۴۲), tr.A.H. Morton (London, The Trustees of The Gibb Memorial, ۱۹۹۹), pp.۲۵-۲۶.

۴. *احسن التواریخ*: ۳/۲۶. در باره نفوذ او در طهماسب بنگرید: *تاریخ الفی*: ۵۷۷۱/۸

اجلال نفرموده. اعنی سیّد الخواقین فی الآفاق، مستخدم السّلاطین بالعشی و الاشراق، مظهر جلال سبحانی، مظهر الطاف ربّانی، وارث خلافت امیر المؤمنین، معزّز به اعزاز وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ آمر به امر خالق افلاک و انجم، مصداق کریمه أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، مشیّد ارکان شریعت خیرالبشر، مؤسسّ بنیان ملّت حق ائمه اثنی عشر، فروغ انجمن شاهان جمجاه، شمع دودمان سلاطین عالم‌پناه، مؤیّد به تأییدات الملک الغنی، ابو المظفّر شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصفوی، رفع اللّه تعالی اعلام الدّین به اعتلای لوای سلطنت و نوّر وجه الارض بانوار آثار معدلته، ما أضائت الشمس و القمر بمحمّد و آله هم الذّین خیر البشر، مأمول از موهبت ملک ملک بخش تعالی و تقدّس آنکه تا انقراض فلک دایر وجوه دنانیر و رئوس منابر در اقطار امصار از اسم سامی و لقب نامی همایون مزیّن و مرتّب بوده، تطوّق حوادث و نوایب زمان را به دولت ابدی و شوکت سرمدی این حارس بیضه اسلام راه روش مسدود باد، بالنبیّ و آله الامجاد.[۱]

تطبیق روایت «دولتنا» بر انقلاب اسلامی

مورد دیگری را هم از یک نویسنده معاصر سراغ داریم. مرحوم رازی در گنجینه دانشمندان (۸: ۴۷ ـ ۴۰۸) در سال انقلاب یعنی ۱۳۵۶ ـ ۱۳۵۷ چنین آورده است: ... و بدانید که آن فقط و فقط در انحصار فرج و ظهور و انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع) عجل الله فرجه الشریف است؛ زیرا خدای جهان چنین مقدّر فرموده و به پیامبران سلف و پیامبر بزرگوار ما وعده فرموده (و انّه لا یخلف المیعاد.) و تمام امامان معصوم (ع) هم آن روز را وعده داده و امر به انتظار رسیدن آن روز نموده‌اند.

۱. *روضة‌الصفویه*، صص ۵۹ ـ ۶۰

لکلّ اناس دولة یرغبونها　　و دولتنا فی آخر الدهر تظهر

دلخوشی این حقیر سراپا تقصیر در این نهضت و انقلاب، به این است که متصل به فرج و آخرین انقلاب توحیدی جهانی ولیّ عصر ـ روحی له الفداء ـ است، زیرا آن طور که اهل نظر از اخبار و الهامات غیبی و مکاشفات رحمانی و پیشگوئی‌های بزرگان استنباط و اکتشاف کرده‌اند؛ یکی از علائم و مبشّرات بر چیده شدن سلطنت دو هزار و پانصد ساله ایران و برقراری جمهوری اسلام است و دیگر مرجعیّت و زعامت آیت الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی ـ مدّ ظله العالی الی ان یقوم الحجّه ان شاء الله ـ چنانچه در حدود ۲۷ سال قبل در *آثار الحجّه* نوشتم؛ و در حدود هشت سال قبل هم در جلد دوم *گنجینه دانشمندان* تکرار نمودم.

فاش میگویم وز گفته خود دلشادم　　بنده حقم و از هردو جهان آزادم
چه‌مبارک سحری بود و چه‌فرخنده شبی　　آنشبی را که مرا مژده بداد استادم
که ابو القاسم خوئی است ز آیات فرج　　پس بعشاق مر این تازه بشارت دادم

و دیگر شروع جنگ از ماه صفر تا ماه صفر که از صفر سال ۱۳۹۸ قمری یا ق شروع شد تا ماه صفر سال ۱۳۹۹ق که دولت بختیار سقوط و دولت موقت اسلامی اعلان گردید؛ و دیگر وجود بعضی از کسانی که از علائم و محتوم است چون سفیانی و حسنی ...

مروری بر محتوای رساله حاضر

کتاب شامل یک مقدمه توضیحی است که مؤلف پس از آن گفته است که دوازده دلیل برای اثبات این تطبیق آورده است، اما مع الاسف؛ در شمارش اعداد پس از بیان مورد ششم به سراغ یازدهم رفته و با ذکر دوازده جمعاً هشت مورد را بیان کرده است. در ظاهر سقطی در عبارت رخ نداده و

به احتمال کاتب در وقت کتابت چند صفحه‌ای را انداخته است.

نثر کتاب بسیار ادیبانه و با انشای خاص، مغلق و البته زیبا نوشته شده و در بیشتر موارد، آدمی تصور می‌کند که مطلب فدای زیبایی عبارت شده است. حتی می‌توان گفت که گویی نگارش یک متن زیبا با تکلف منشیانه، برای نویسنده، مهم‌تر از ارائه اصل استدلالها بوده است.

نوع استدلالها نه فقهی بلکه عمدتا قریحه‌ای و خطابی است، چنان‌که یکی از موارد استدلال برای درستی تطبیق آن است که تاریخ جلوس این پادشاه با عدد ابجدی آخر الزمان برابر است و این معنایش این است که دولت طهماسب به دولت صاحب الزمان خواهد پیوست.

باید توجه داشت که این قبیل نوشته‌ها نوعی نوشته‌های سطح پایین بود که نه ریشه فقهی درستی داشت و نه حتی در چهارچوب افکار حدیثی اصیل مطرح می‌گردید. بلکه بیشتر نوعی رساله‌های خطابی بود که مبنای خود را ترکیبی از قداست سلطنت و سیادت قرار داده بود و تلاش می‌کرد تا با تفکر موعودگرایانه و مبانی طرح شده در متون علائم الظهور راهی برای مشروعیت عرفی ـ دینی دولت صفوی میان مردم بگشاید.

در لابلای عبارات وی می‌توان هدف اصلی او را از تدوین این رساله دریافت، جایی که می‌نویسد:

«دولت ابد پیوند نواب کامیاب شاهی ظلّ الهی که اشراق انوار رایات نصرت آیاتش از ضیاء وضّاء انتساب به خاندان مقدّس بنیان نبوّت، و لمعان ماهچه اعلام فتح ارتسامش از پرتو شعاع آفتاب عالمتاب انتساب به دودمان قدسی مکان ولایت و امامتست، در آخر الزمان تا آخر زمان بوده، در آخر به زمان صاحب الزمان ـ علیه صلوات الله الرحیم الرحمن ـ متّصل گشته، انتهاء زمان سلطنت جهان به زمن سعادت اقتران این شاه جهانیان و پادشاه عالمیان باشد، ان شاء الله تعالی و تقدّس».

و در جای دیگر:

«دولت ابد پیوند و زمان جنّت، مانند نواب کامیاب شاهی تا آخر زمان و زمان آخر که اوّل زمان و زمان اوّل ظهور رایت نصرت غایت فتح آیت دولت صاحب‌الزمان ـ علیه افضل صلوات الله الرحیم الرحمن ـ است، پاینده، و آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوالش بر عالمیان تابنده خواهد بود».

محتوای این دو عبارت، بنیاد رساله حاضر است که چند بار به شکل‌های مختلف تکرار شده است و اکنون متن رساله تقدیم خوانندگان عزیز و ارجمند می شود.

***

متن رساله:

بسم الله الرحمن الرحیم

استفتاح ابواب فیض واهب متعال، در افتتاح هر مقال همایون فال، و استجلاب اسباب توفیق خداوند ذوالجلال، در ابتدای هر امر ذی بال، بحمد و ثنای واجب الاداء **مالکی الملکی** باشد که به مقتضای مؤدّای اعجاز ادای **وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون** [انبیاء: ۱۰۵] تاج وهّاج سلطنت و تاجداری بر سر بلند افسر پادشاهی دین پناهی می‌نهد که خاک آستان ملایک آشیان سیّد المرسلین ـ علیه و آله المعصومین صلوات الله ربّ العالمین ـ توتیای دیده اعتبار ساخته، همای بلند هوای همّت والانهمتش همواره بر شرفه قصر دین‌داری و کنگره ایوان حق‌گذاری نشیند؛ و به مؤدّای فحوای صحّت انتمای **وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْض** [نور: ۵۵] قبای زیبای ابهّت و کامکاری بر قامت با استقامت شاهنشاهی ملایک سپاهی لایق می‌داند که غلامی امیرالمؤمنین حیدر ـ علیه صلوات الله العلیّ الاکبر ـ باعث افتخار دانسته؛ دانسته قدم همایون مقدم، در شاه‌راه ترویج شرع متین و دین

مبین ایمه اثنا عشر ـ علیهم شرایف الصلوات من واهب القُوی و القدر ـ نهد تا به این اسباب، چهره دولت ابدی و سلطنت سرمدی، هر آینه در آئینه قضای **تؤتی المُلک مَن تشاء** به معاینه بیند.

نظم:

شه سریر ازل کز کمال استغنا — مقدّس است ز مثل و منزّه از انباز
کدام سر، که شبانگاه آفتاب مثال — به کوی عزّت او نیست بر زمین نیاز
نهاده بر سر شاهان ز لطف تاج خرد — کز افسرست شهنشه ز دیگران ممتاز

و ثانی این ثناء صدق ادا نزد هر ثانی، و تالی این ذکر عالی نزد ارباب عوالی، اهداء صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات است بر شاه رقعه وجود، و پادشاه بقعه شهود، و سلطان سریر رسالت، و خاقان گردون مسیر عرش بسالت، آفتاب آسمان **دَنی فَتَدَلّی**، ماه ایوان **قابَ قوسَین اَو اَدنی**، سیّد انبیاء و مرسلین و خاتم اصفیاء و نبیّین؛ آن سیّد سندی که خاک آستانه بلند آشیانه‌اش، توتیای دیده اعتبار اعاظم سلاطین اولی الایدی و الابصار، و زینت بخش تاج افتخار افاخم خواقین نامدار، در اعصار و امصارست. نظم:

احمد مرسل که به اقبال و جاه — بود جهانش ز ازل در پناه
خاک درش مقصد روح الامین — طفل رهش عیسی گردون نشین
بر در او گشته ثوابت مقیم — فرش حریمش شده عرش عظیم

و آل علیّة الخصال جلیّة الکمال آن اکمل اهل کمال و اکمال، خصوصاً وصیّ بر حقّ و امام مطلق، شاه تختگاه ولایت، و پادشاه بارگاه هدایت، صاحب مرتبت هارونی، و مالک مملکت سلونی، منصوص به فخامت **هلْ اَتی**، و مخصوص به کرامت لافتی، مرتضاء رضاء **مَن کنتُ مولاه فعلیّ مولاه**، و مدعاء دعاء **اللهمّ وال من والاه**، آن امام عالیمقامی که غلام درگاه جاهش را سلطنت انس و جان پایه کمین، و شهریاری عالمیان مرتبه کهین بوده،

سلاطین جهان او را غلامی رهینند. نظم:

علیّ عالی اعلی که هست شاهان را / هوای آن‌که غلام ورا شوند غلام

امیر شاه نشان، پادشاه کشور جان / که گشت ابلق گردون به زیر رانش رام

سر ایمه دین، دین پناه اهل یقین / علیه الف صلات و الف الف سلام

و بقیه **ایمه هُدات اثنی عشر** که مروّج مذهب صحیح معتبر ایشان را، امر دین و دنیا مروّج و تمام عیار، و کرّوبیان ملاء اعلی با وی در این امر اَسْنی همدم و یارند، صلاةً دایمةً نامیةً و سلاماً کافیاً وافیاً الی یوم یقوم النّاس لربّ العالمین.

اما بعد:

به موقف عرض و شرف اصغاء طایفان حضرت جنّت خضرت، و عاکفان جناب اعالی ایاب نواب کامیاب شاهنشاهی [می‌رساند] که چون خاک آستانه سیّد البشر ـ صلّی الله تعالی علیه و آله الی یوم المحشر ـ آب‌روی القاب همایونش شده، بنای عالیجناب القاب افاخم سلاطین و اعاظم خواقین را تزلزل در ارکان اعتبار و اساس افتخار افتاده، و میل نیل خاکبوسی آستان اعالی آشیانش، خرمن وقار سلاطین گردون اقتدار و خواقین نامدار را به باد فنا داده، خاک قدم محترمش، توتیای دیده سرداران زمان گردیده، و حلقه غلامی‌اش در گوش هوش گردنکشان دوران جای خود دیده؛ پادشاهی که چون غلامی امیرالمؤمنین حیدر ـ صلوات الله تعالی علیه مَا استضاء فضاء العالم بالشمس الانور ـ مایه افتخار و سرمایه اعتبار حضرتش گردیده، غلامی بوّاب نوابش، پادشاهان رفیع الشأن را در هر زمان و مکان مایه شادی، و بندگی خدمه خدمتش شاهان عالم را از هرگونه غم و الم سرمایه آزادی، تارک مبارک غلام مقبول درگاه عالیمان پناهش، قابل تاج سلطنت و کامکاری، و فرق فرقدسای خادم خرگاه جهانیان امیدگاهش لایق افسر دولت

و بختیاری، سلاطین عالم را مرغ جان در هوای بندگی غلامان حضرتش در طیران، و اساطین بنی آدم را طوطی زبان در ثناگستری خادمان خدمتش هزار دستان، عالیمان پناهی که چون مروّج مذهب ائمه اثنا عشر ـ علیهم شرایف الصلوات ما اقمر القمر ـ امتیاز بخشنده حضرتش از سلاطین هر کشور و زینت‌گر القاب خدمتش در هر محشر گردیده؛ اطاعت فرمان واجب الاذعانش بر معشر بشر، سادس صلوات خمس و ارتقاء رقیع رفیع الشأن اعتلاء بندگان آستانش اظهر از شمس، یعنی شاه دین پناه.

نظم:

حاصلِ آمدْ شد خورشید و ماه　　　روشنیِ چشم سفید و سیاه

پادشاه نبی شأن، ولی نشانِ، سبطین مکانِ، سجاد اطمینانِ، باقر عرفان، صادق بیانِ، کاظم تبیانِ، رضا فرمانِ، جواد احسانِ، نقی امتنانِ، عسکری توانِ، مهدی زمان،

نظم:

آن شهنشاهی که از حشمت به ملک شرع و دین
دارد او بر جمله شاهان زمانه سروری
یافته رونق ز عدلش مذهب اثنا عشر
تازه در عهدش شده آیین دین جعفری
هم سیادت در نسب، هم پادشاهی در حسب
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

سلطان آل محمد ـ علیه و آله الغرّ الکرام، شرایف الصلوات و السلام ـ قهرمان خواقین الاسلام، مستخدم سلاطین الایّام، ثمره «شجرةٍ اصلها ثابت و فرعها فی السماء»، خلیفة اجداده الایمة الهدی ـ علیهم شرایف الصلاة و السلام و الثناء

ـ السلطان ابن السلطان ابن السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفّر سلطان شاه **طهماسب الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان** ـ لازالت رایات خلافته مرفوعة الایات باعلاء خلیفة الرحمان ـ علیه صلوات الله المنّان ـ و آیات سلطنته **متصلة الغایات بزمان صاحب الزمان** ـ علیه شرایف صلوات الله المستعان ـ چنان معروض می‌دارد که، چون الطاف نامتناهی الهی، همواره شامل حال طالبان ازدیاد مواد دولت بی‌زوال نواب کامیاب شاهی ظلّ الّهی می‌باشد، هر ساعت از روزنه شعاع این آفتاب عالمتاب بر ایشان می‌تابد، و هر لحظه از دریچه چهره این مقصود عاقبت محمود، خود را مستعد جلوه‌گری می یابد، لهذا در این اوقات خجسته ساعات، تشرّف به شرف ملاحظه نشانی عالی‌شان و فرمان واجب الاذعان که از پایه سریر خلافت مصیر و درگاه گیتی شاه جمجاه علّیین آشیان و پادشاه دین پناه فردوس مکان، گلبن گلستان نبوی، شمع شبستان مرتضوی، انموذج صولت پیغمبری، وارث شجاعت حیدری، فرازنده اعلام شیعه نوازی، فروزنده نیران مخالف‌گدازی، هادی خلایق به احقّ مذاهب و اشرف ادیان، مرشد مسترشدین به طریق ایمان، چراغ افروز دودمان جلیل خلیل صاحب کرامت **وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعیل**، (مریم، ۵۴)،

نظم:

پادشاه پادشاهان خسرو خسرونشان	شهسوار کشور جان، **نایب صاحب زمان**
ظلّ ربّ العالمین شاهنشه دنیا و دین	حامی شرع پیمبر باعث امن و امان
درّ درج آل یس ماه برج اهل بیت	پیرو اثنی عشر از جان محبّ خاندان

سلطان سلاطین البشر، خلیفة آبائه الایمة الاثنی عشر ـ علیهم صلوات الله الملک الاکبر ـ ملک الملوک و سلطان الخواقین، المنتسب بنسبه الشریف الی امیرالمؤمنین ـ علیه افضل صلوات الله ربّ العالمین ـ السلطان ابن السلطان ابن

ابوالمظفّر سلطان شاه اسماعیل السلطان، و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقـان **الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان - جعل الله تعالی سـعیه الاوفـی فـی** اهداء الخلق الی طریق الحقّ مـشکورا و اعطـاء کأسـه الاصـفی فـی حـضایر القدس حسب ما سعاه عطاءاً موفوراً - مرقوم رقم منشیان رفیع الـشأن بلیـغ البیان شده بود، ابواب فیض و فتوح بر روی دل گشاده، چشم امید مـشاهده رخسار فیض الانوار اشارات غیبی و بشارات لاریبی را آماده گشت، و از پرتـو اشراق آفتاب عالمتاب و نیّر افاضت مآب کلامی معجز بیـان، قـضا ترجمـان، قدر جریان که در فحاوی مطاوی آن سِفر عظیم و کتاب لازم التکریم مندرج بود، و هو هذا: **لکلّ أناس دولة و دولتنا فی آخِرِ الزمان**، بـر فـضای دل، ایـن معنی شارق گردید، و گوش هوش از ملهم غیب و مبشّر لاریـب، ایـن صـداء صحّت ادا، و نداء حقیقت انتماء شنید که **دولت ابـد پیونـد نـواب کامیـاب شاهی ظلّ الّهی که اشراق انوار رایات نصرت آیاتش از ضیاء وضّاء انتـساب به خاندان مقدّس بنیان نبوّت، و لمعان ماهچه اعلام فتح ارتسامش، از پرتو شعاع آفتاب عالمتاب انتساب به دودمان قدسی مکان ولایت و امامتـست، در آخر الزمان، تا آخر زمان بوده، در آخر به زمان صاحب الزمـان ـــ علیـه صلوات الله الرحیم الرحمن ـ متّصل گشته، انتهاء زمـان سـلطنت جهـان بـه زمان سعادت اقتران این شاه جهانیان و پادشاه عالمیان باشد، ان شـاء الله تعالی و تقدّس.**

نظم:

به این مژده گر زان که با بندگان	روان برفـــشانیم نقـــد روان
سزد بلکه جان چیست تا هوشیار	کند بـر چنـین مـژده آن را نثـار

[چرا دولت طهماسب، دولت آخر زمانی است؟]

و از نسیم عنبر شمیم تفصیل این کلام خجسته نظام، شامّه عامّه و مشام

انام به این‌گونه معطّر تواند شد که لفظ «دولتنا» بحکم تحکّم عموم مفهوم از این ضمیر متکلّم، متکلّم است به عموم نسبت دولت مظروف آخرالزمان که دولت آخر زمانی، عبارت از آن است، به نفوس عالیه و ذوات متعالیه حضرات عالیات رفیع الدرجات ـ علیهم شرایف الصلوات ـ و منتسبان به این سلسله علیّه و نسبتشان به این شجره طیّبه، و اگر حال امداد مقال را مجال یابد، و تخصیص این عموم در خصوص جماعت با مناعت منسوبین نماید، محال نباشد؛ و چون به حقیقت، حقیقت انتساب در امثال این ابواب، یا از راه نسبتست به آن‌که شجره طیّبه‌اش منشعب از اصل اصیل نبوّت، و سلسله شریفه‌اش منتسب به مجد اثیل امامت باشد، یا از روی حسب، به آن‌که اشراق آفتاب اخلاقش از لمعان انوار مآثر پیغمبری و فروغ انوار اوصافش از اشراق مفاخر حیدری بود، یا از جهت آن‌که نهال طوبی مثال دولت ابد پیوندش نشو و نما یافته، آب و هوای امداد حضرت سیّد المرسلین ـ علیه و آله افضل صلوات المصلّین ـ و سبزه‌زار نضارت آثار سلطنت ارجمندش بهجت و روا یافته، رشحات سحاب اسعاد امیرالمؤمنین و ایمه معصومین ـ صلوات الله تعالی علیهم اجمعین ـ باشد، یا از دیگر جهات.

و به هر حال به طریق منع خلوّ و خلوّ از منع، جمع هر آینه ظاهر باشد که صاحب دولتی که به جهات انتساب او به جهات انتساب، ظاهر باشد، به این نسبت خصوصیتی خواهد داشت؛ چه قوام امر نسبت به چاشنی انتساب میسّر است، و نه میسّرست که با وجود ترجیح در انتساب به جهات انتساب، تساوی در نسبت باشد، و لیکن انتشاری که این فرد را باشد، قرینه مخصّصه ای خواهد که او را در فرد معین، معین، و صفحه مناقب صاحب دولتی مخصوص به رقم این تخصیص مزیّن گرداند؛ وآن قرینه مخصّصه این تواند بود که **نواب کامیاب صاحب قرانی که صاحب دولت آخر زمانی است** و بحمدالله تعالی از جهات، جهات انتسابش ظاهر، و حالت ارتباطش بر عالیمان

کالشّمس فی وسط النّهار باهرست، و با این خاک آستانه سیّد مرسلین و خاتم انبیاء ـ علیه و آله شرایف الصلاة و الثناء ـ کحل الجواهر دیده مفاخر و علامی امیر مؤمنان و سیّد اصفیاء ـ علیه شرایف صلوات الله واهب العطایا ـ باعث افتخار بر سلاطین اوّل و آخر و ترویج دین ایمه هدی ـ علیهم صلوات الله ما دامت الارض و السماء ـ مرکوز خاطر عاطر ساخته است.

[تاریخ جلوس با لفظ آخرالزمان یکی است]

تاریخ جلوس همایونش بر تخت نیکبخت فرماندهی و ایوان فلک نشان شاهنشی با عدد و لفظ «آخر الزمان» که ظرف زمان دولت مذکور درین خجسته بیانست، موافق است؛ و دلالت این توافق بر تلاحق زمان دولت این شاه عالی شأن و زمان ظهور صاحب الزمان ـ علیه صلوات الله الرحیم الرحمن ـ از غایت ظهور، احتیاج به بیان ندارد. مصرع:

«کانجا که عیانست چه حاجت به بیان است».

پس به معاونت حال و مقال، اساس مدعا استحکام، و بنیان این ادعا انبرام پذیرفت و سامعه تحقیق از توافق عددَین صریر این تصدیق به اتمّ وجهی شنفت؛ و تواند بود که هر یک از جهات مذکوره انتساب را دلیلی گرفته، دلالت عدد لفظ آخر الزمان دلیل رابع باشد، و به این چهار دلیل قاطع، کوکب این مدّعا از افق صحّت لامع گردد.

و هر یک از جهات مذکوره انتساب را با دلیل عددی دو مقدمه جازمه توان گفت که منتج این نتیجه ثابته باشد؛ و درین صورت، سه مرتبه بهم رسد که هر مرتبه مشتمل بر دو مقدمه بوده، مجموع شش باشد و این شش با آن چهار، عشره کامله گردد «تلک عشرة کاملة مکملة کملت بها تلک البشارة الفاضله».

پس از این کلام قدسی نظام، کافّه انام را رایحه فایحه این خبر خیر

ارتسام، به مشام جان و حناشیم جنان، چنان رسد که دولت ابد پیوند و زمان جنّت، مانند نواب کامیاب شاهی تا آخر زمان و زمان آخر که اوّل زمان و زمان اوّل ظهور رایت نصرت غایت فتح آیت دولت صاحب الزمان ـ علیه افضل صلوات الله الرحیم الرحمن ـ است، پاینده، و آفتاب عالمتاب دولت بی‌زوالش بر عالمیان تابنده خواهد بود، ان شاءالله تعالی.

و الحق جای آن دارد؛ چه بی تعلّق تملّق عبارات آرایی ارباب انشاء تصلّف تکلّف براعت افزایی اصحاب اطرا، از غرّه صباح آفرینش تا این عصر، تخت نیکبخت سلطنت و نامداری، بخت بیداری چنین به خواب خیال ندیده، و مسند مشیّد ابهت و کامکاری با وجود چنین شهریار[1] عالم‌مداری مزیّن نگردیده، و هیهات هیهات که دیگر در ادوار چرخ دوّار که مدار دور ثابت و سیّارست، صاحب دولتی چنین أعلام دارایی بر افرازد، یا در هیچ قرن از اقتران اختران سعادت اقتران صاحب قرانی چنین سمند کشورگشایی در میدان زمان تازد،

نظم:

پادشاهی مثل او پیدا نخواهد شد دگر　　　ختم شد شاهی برو، چون بر نبی پیغمبری

و اگر صاحب بصیرت صافیه و سریرت ضافیه، دیده سیرت بگشاید، صحّت این اقوال در این حال و مناسب این مقال، از دوازده روزنه، جمال با کمال به او نماید، و در مَحکمه مُحکمه، ادعاء اثبات این مدّعای صدق ادا حالاً و ملایم سیاق این رساله ایجاز ادا، به اِشهاد و اِنهاء دوازده شاهد عدل صورت بندد تا با وجود عدالت شهود از رهگذر لازم الاتّباع شیاع قباله این مقاله به سجلّ ثبوت مسجّل گردد.

اوّل: آن‌که سیادت نسبی دارد که از این پادشاه دین پناه تا شاه بارگاه

---

۱. در اصل: شهریاری

انّما ولیّکُمُ الله و شاهنشاه خرگاه **مَن کنت مولاه فعلیّ مَولاه** ـ علیه شرایف صلوات الله ـ بعضی اجداد عظام صاحب مسند امامت و وارث مرتبه شهامت، و جمعی از اسلاف فخام جالس سجّاده ولایت و سالک جاده هدایت، و برخی از آباء کرام فرازنده اعلام کشورگشایی و برازنده خلعت سلطنت و دارایی بوده‌اند.

نظم:

ورث السیادة کابراً عن کابر　　　کالرّمح انبو باعلی انبوب

و الحق تا دوران دَوَران ماه و مهرست، بلکه: مصرع: «تا دست قضا منشی دیوان سپهرست» نامه سلطنت و فرمان دهی و پروانه حکومت و شاهنشهی به نام نامی چنین شاهی عالمیان پناهی، نوشته نگردیده، و دیده افلاک با آن‌که علی الاتصال در حدقه تدویر مدیر است، نظیر این شاه گردون سریر ندیده، و کی و کجا شهی با این نسب عالی و حسب متعالی که به حق ارث و اکتساب و دیگر جهات و اسباب حایز کلتا الریاستین سیادت و سلطنت، و جامع بین النشأتین ولایت و حکومت باشد، توان یافت.

نظم:

جز در آئینه و آبش نتوان دید نظیر　　　جز در اندیشه و خوابش نتوان یافت بدل
باد اسباب بقایش به جهان آماده　　　بحق پادشه ملک ازل عزّوجل

دویم: آن‌که از غایت پاکی طینت مصطفوی سریرت، و نهایت خوبی جبلت مرتضوی سیرت، غمام بلند مقام سلطنت و جهانداری، پیش روی ضیاء وضّاء حسن اعتقاد و نیکو بندگی حضرتش نگرفته و جلباب اعالی ایاب حکومت و کامکاری حجاب آفتاب عالمتاب پاکی عقیدت، و فرمان‌برندگی خدمتش نگردیده، و همواره دیده دل گشاده دیده چشم امیدش مشاهده رخسار افاضت

آثار عطایای واهب العطایا را آماده گردیده، طنین طنطنه صاحبقرانی و صدای نوبت ممالک ستانی به این آوازه سعادت اندازه در عالم انداخته، و علم کشور گشایی و چتر درایی به این اسباب در جهان افراخته است؛ و فتح نامه ها که بر رؤس منابر قلوب مؤمنان را از این شاد می‌سازد، به این قسم ابیات صدق غایات و این نوع اشعار صحّت آثار می‌پردازد که،

نظم:

خداوندگارا توانگر تویی — توانا و درویش‌پرور تویی
نه کشور گشایم نه فرماندهم — یکی از گدایان این درگهم

و با این حالات نه عجب که به اندک زمانی، علم عالم گیری در نجد و هامون ربع مسکون، بلکه بر قمه قبه سپهر بوقلمون افرازد، و آوازه کشورگشایی در تلال و وهاد جمیع بلاد، و عمران و قفار هر دیار اندازد، ان شاءالله تعالی.

نظم:

به توفیق و امداد لطف اله — چنین شاه فرمانده دین پناه
جهان را همه پادشاهی کند — حکومت ز مه تا به ماهی کند

سیوم: آن‌که با وجود آن‌که به واسطه انتساب به سلسله علیه نبویّه و انتساب به شجره طیّبه مرتضویّه و تشرّف به اشرف ادیان و نحل، و تقیّد به احقّ مذاهب و ملل، و دستیاری عدالت و پای مردی جلالت از پادشاهان عالم از زمان آدم تا این دم ممتاز، و به این حالات در میان سلاطین رأفت قرین و خواقین عدالت آیین سرافرازست؛ از نهایت اخلاص به خاندان عالی مکان نبوّت، و غایت اختصاص به دودمان متعالی شأن ولایت و امامت القاب همایون را در جمیع ممالک بنی‌آدم، و بر رؤوس منابر عالم و مجامع اشهاد و محافل خاص و غاص هر بلاد، به این طریق قرار داده که خاک آستانه سیّد البشر ـ صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ غلام امیرالمؤمنین حیدر ـ علیه الصلاة و

السلام ـ مروّج مذهب ایمه اثنی عشر ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و خود نزد بینایان منظر تحقیق، چه القاب از این بهتر و چه انتساب از این خوش‌تر باشد، و کدام پادشاه ذی جاه در برابر این القاب مستطاب، نام از بزرگی خود تواند بُرد و یا، کِی سلطانی عالی شأن در مقابل این انتساب اعالی ایاب، خود را در عداد اهل اعتبار تواند شمرد؟

نظم:

چنین شاه دیندار پاک اعتقاد ندارد جهان تا جهانست یاد
همه سرورانند خاک رهش شهان بندگانند بر درگهش
بود تا مدار زمین و زمان فزون باد اقبال او در جهان

چهارم: آن‌که در زمان کثیر الفیضانش معاشر ذوی مفاخر فرقه ناجیه اثنی عشریه، و جماعت با مناعت شیعه فایقه بربریّه، در مهد امن و امان، به فراغ بال و رفاه حال آسوده در محافل خاص و غاص، و مجامع عام و خواص، به مناقب و مفاخر و مدایح و مآثر حضرات عالیات ایمه هُدات ـ علیهم شرایف الصلوات و لطایف التسلیمات ـ رطب اللسان و عذب البیان بوده، زبان صدق بیان را به طعن و لعن ملاعین و فرقه خاذله جاهله مخالفین می‌گشایند، و این شاه دین پناه، به مقتضای صحّت انتمای **سِیمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُود** [فتح: ۲۹] از بَشَرهٔ مبشّره هر کس، سیمای تشیّع و اخلاص مشاهده فرمود، سرش را از تاج عزّت سرافراز، و بزمش را از خلعت مکرمت با اعزاز گردانیده، به اقسام اکرام و اوصاف الطاف او را می‌نوازد، و از صحایف احوال هر مردود ملعون که آیه صدق غایت **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا** [بقره: ۱۰] تلاوت فرمود، پیراهن بقا را بر بدن بی بقای او قبای فنا گردانیده، جامه هستی او را کفن نیستی می سازد، و به این طریق کام جان زمان را جرعه خوشگوار آن شعر آبدار می‌چشاند، و بر رؤوس عالیمان این دُرَر غُرَر معانی لآلی تبار می‌فشاند که،

نظم:

صاحب الامر امر کرده که ما　　روی نصرت به هر کجا که نهیم
سنیان را ز خون کفن سازیم　　شیعیان را قبای فتح دهیم

پنجم: آن‌که در غالب اوقات که حاجبان قضا و قدر، منع تماثیل و صور عالم اصغر از صفه بار دیده بیدار شاه گردون مسیر فلک مدار نموده، جهت مشاهده انوار اسرار غیب و اسرار انوار لاریب از مرآت جلیة الذات خاطر ملکوتی نواظرش غبار اغیار زدودند، و خیل خواب که خدمه خدمت و بوّاب نوّاب سلطان خیالند، نداء حضور آثار عالم انوار در داده، ابواب فیض ازلی و لطف لم‌یزلی بر روی دل حقایق منزلش گشادند. دیده سعادت دیده‌اش از مشاهده دیدار مفیض الانوار ایمه ابرار ـ علیهم صلوات الله العظیم الغفّار ـ منوّر و مشام حقیقت استشمامش از رایحه فایحه عنبر مذاب، و مشک ناب صحبت آن حضرات عالمیان مآب ـ علیهم صلوات الله ربّ الارباب ـ معطّر گردیده؛ گوش سعادت نیوشش از دُرَر غُرَر کلمات صدق ثمر و احادیث صحّت اثر ایمه اثنی عشر ـ علیهم صلوات الله العظیم الاکبر ـ صدف هزارگونه درّ و گوهر می‌گردد، و نصایح و مواعظ آن حضرات عالیات ـ علیهم شرایف صلوات الله معلّی الدرجات ـ به سمع قبول اصغا فرموده، ذایقه ایمان را حلاوت امتثال اوامر ایشان ـ علیهم صلوات الرحیم الرحمان ـ می‌چشاند، و به هر چه مأمور شد، همان را قدوه ساخته، بی‌تأمّل و تسویف یا تمهّل و توقیف، به منصّه ظهور می‌رساند، چنان‌چه از جهات، جهات توجّهات مضارّ بار تمغا را از عامه برایا بازداشتن، و چندین هزار تومان که هر ساله از جهات ممالک محروسه در حیطه ضبط به این جهات در می‌آمد، نابوده انگاشتن شاهدی معتبر و دلیلی مقرّر، مقرّر این مدعاست؛ و لذا یوماً فیوماً دیده بخت بیدارش، منتظر مشاهده رخسار کثیر الانوار آثار اشارات غیبی و بشارات لاریبی که آن حضرات عالی درجات ـ علیهم شرایف الصلوات ـ از آن اِخبار و اِنها فرموده‌اند،

از تزاید عمر و دولت و تصاعد ملک و بسطت می‌باشد.

و بحمدالله تعالی این ایام خجسته فرجام، مقدمه ظهور آن اشارات مفیضهٔ البشارات و بشارات منتجهٔ السعادات بوده، سنین عمر واجب التطویلش که امید چنان است که از عمر ما بندگان، سنوات بر آن افزاید، در مصاعد ترقّی متدرّج و بسطت ملک یوماً فیوماً متزاید و مترقی، و هر زمان، زبان صدق بیانش بکلام اعجاز نظام **هذا تَأویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْل** [یوسف: ۱۰۰] متکلّم و متلقی است.

نظم:

خوش آن آیت که تفسیرش چنین است	خوش آن خوابی که تعبیرش چنین است
برآمد کام شه در دنیی و دین	بود رؤیای صادق شاهد این
بقای عمر با اقبال شاهی	میسّر گشتش از لطف الهی

ششم: آن‌که گوش سعادت نیوش حضرتش از منهیان سعادت و اقبال مضمون صدق مشحون **کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر** [آل‌عمران: ۱۱۰] به سامعه رضا شنوده و خطاب مستطاب **وَ لْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَر** [آل‌عمران: ۱۰۴] به سمع قبول تلقی فرموده، ... حکم ...[1] لازم الاتباع به نزد حضرتش به نوعی مطاعست که در مراسم امر به معروف و لوازم نهی از منکر، مبالغه به حدّی رسانیده، و به سیاست شاهانه به طریقی مؤکّد گردانیده که استماع نواء فسق و فجور و استمتاع به کاسات شراب غرور، بیرون از حیطه امکان و اقدار، و آن سوتر از دیار، عداد آن بیرون از حیطه قدرت و توان و حکایت چند و چون آن وراء حوصله اقدار و امکانست.

چنان‌چه اکثر اوقات که مجلس بهشت آیین و محفل جنّت قرین آن حضرت جنّت خضرت، محطّ رجال علمای انام و محطّ آمال فقهای کرام

---

۱. سه کلمه ناخوانا

می‌گردد، استکشاف عویصات مسائل که در حلّ آن هر عالم کامل، راجل باشد، و استعلام مشکلات مباحث که کم فقیهی فاضل از آن باحث تواند بود، می‌فرماید، و اکثر مسائل و مباحث که مذکور می‌گردد، چون نیک ملاحظه شود، جواد فکر وقادش حواشی و اطراف آن را پیموده، و برید ذهن نقّادش حوافی و اکناف آن را سیر نموده باشد، و تقریر مباحث شرعیه و تحریر مسائل دینیه به تنقیح و توضیحی می‌فرماید که ارشاد اذهان فضلاء صاحب ایقان و تبصره و ذکراء فقها با اتقان به آن تواند شد، و منتهای[۱] مطالب علمای افاضت دثار و مستقصاء مآرب فضلای فطانت شعار همان تواند بود.

نظم

شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او ... ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار
از عکس خاطرش گهر علم را فروغ ... بر قطب همتش فلک شرع را مدار
یا رب که تا مدار زمان و زمین بود ... بادا ظلال شاه چنین زیب روزگار

یازدهم [هفتم]:[۲]

آن‌که چون از میامن تأییدات الهی مضمون صدق مشحون **نُصِرت بالرعب مسیرة شهر** کلامی است صادق، و حدیثی با حق موافق که از حضرت رسالت پناهی ـ علیه و آله صلاة لاتناهی ـ بخصوصیت وراثت کتاب مفاخر و خطاب مآثر نواب کامیاب شاهی را آراسته، فتح و نصرت در سایه اعلام سعادت فرجامش سرافرازی نما، و سعادت و اقبال در رکاب بندگان آستانش سعادت فزا بوده، همای سعادت اثر همّت عالی گهرش در هوای تسخیر هر

---

۱. این دو سطر ترکیب عبارت با اسامی کتب فقهای بزرگ است، مانند علامه، *ارشاد الاذهان*، منتهی، ذکری و ...

۲. چنین است در اصل. طبعاً از این نسخه چیزی به عنوان افتادگی برگ سقط نشده است چون هفتم در وسط عبارت آمده است. بنابرین ممکن است کاتب که از روی نسخه دیگری می‌نوشته است، یا نسخه اصل ناقص بوده یا وی جا انداخته است.

کشور که طیران نماید، به مجرد هبوب نسیم شهپرش درخت بخت ساکنان آن بلاد و اساس استیناس معتکفان آن تلال و دهاد را به نوعی تزلزل در اوراق توان و اقدار و پایه تمکین و اقتدار می‌افتد که بی حجاب تعلّل رخسار فتح در آئینه نصرت معاینه می‌گردد، و شاهد سعادت بی نقاب تمهل در عین اقبال جلوه‌گر می‌شود، چنان‌چه طلیعه لشکر فتح اثر، اراده تسخیر هر کشور که در دیار خاطر این شهریار دین‌پرور قدم می‌نهد، قبل از وصول تمامی آن لشکر سعادت‌گستر، وصول به تمامی مأمول دست می‌دهد، و بی آن‌که غایت وقارش رخصت نهادن یک قدم در راه ادعای کشورگشایی، و نهایت اقبالش فرصت برآوردن یک دم در بیان مدّعای فرمان فرمایی دهد، به مجرّد توجه امراء عالی مقام، و عساکر نصرت فرجام و آن هم بی‌دستیاری تیغ و سنان، یا پای مردی ضرب و طعان، بلکه به محض اقبال این شاه کشورستان، ممالکی را که آرزوی تسخیرش در دل سلاطین ذوی الاقتدار ماضیه و خواقین اولی الایدی و الابصار سالفه کرده بوده، میامن اقبال این شاه بی همال، کلید تسخیر در طبق عرض نهد و همیشه درِ فتح بر روی ملازمان درگاه و خادمان بارگاهش گشاده، همواره زبان الهام نشان، زمان بیان این کلام صدق نظام را آماده باشد که،

نظم:

گشاده باد بدولت همیشه این درگاه		بحق اشهد أن لا اله الا الله

دوازدهم [هشتم]:

آن‌که چون نهال دولت برومند ابد پیوند این شاه بی‌مانند، از رشحات سحاب الطاف الهی و اقطار امطار اعطاف حضرت رسالت پناهی ـ علیه و آله صلاة لاتناهی ـ و جویبار امداد حضرت امیرالمؤمنین ـ علیه افضل صلوات

المصلّین ـ و چشمه سار اسعاد حضرت ایمه دین ـ صلوات الله تعالی علیهم اجمعین ـ سرسبز ...[۱] هیچ وقت چنان‌چه عادت سلاطین باشد که در مضایق امور به دیگر سلطانی ملتجی شده، به اتفاق لشکر و حشر او، از تنگنای پریشانی خود را به فضای دلگشای شادمانی رسانند، این پادشاه عالمیان امیدگاه، در هیچ وقت، به هیچ وجه به مدد و معاونت لشکر دیگری، اساس سلطنت خود را استحکام نداده، قامت حکومتش از عاریت لباس عاریت عار داشته، محض فیض ازلی و فیض محض لم یزلی و امداد ارواح مقدّسه سیّد المرسلین و امیرالمؤمنین و آلهما الطیّبین و الایمة المعصومین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ حال احتیاج بر رخسار ایام سلطنتش روا نداشته است، و برخلاف این حال، سلاطین گردون مثال و خواقین با اقبال و وارثان سلطنت تیمور و قیصر و صاحبان مسند دارا و اسکندر، و گردنکشان هند و روم و ماوراءالنهر و عرب و عجم، بلکه والیان سایر ولایات عالم، به این آستان سلاطین آشیان خواقین مکان ملتجی گردیده، از سر با افسر سلطنت پای رهوار عجز و مسکنت ساخته، به این جناب اعالی مآب عوالی ایاب اقبال وار و سعادت کردار شتافته، فراخور حال و مناسب احوال از این شاه بی‌همال، موایدِ فوایدِ الطاف و احسان و فوایدِ موایدِ اعطاف و امتنان و امداد به امداد لشکر بیرون از عداد و اسعاد به جنود عاقبت محمود وراء حیطه تعداد، یافته، در سایه خورشید پایه این پادشاه عالیجاه و شاه دین پناه اَعلام سلطنت و دارایی و رایتِ حکومت و کشورگشایی برافراخته‌اند.

نظم:

سر جمله شاهان با عز و جاه — بود فرش راه شه دین پناه

---

۱. دو کلمه سفید شده است.

به اقبال او جمله شاهی کنند حکومت ز مه تا به ماهی کنند
به فرّش ستانند دیهیم و تاج بخاک در او فرستند باج
چنین فرّ و اقبال و شاهنشهی خدایا تو داری و او را دهی
بود ظلّ تو این شه بی همال خدایا مخلّد بدار این ظلال

حاصل: اگر چه آنچه مرقوم قلم صدق رقم، و نگاشته خامه صحّت هنگامه گردیده، از آیات جلالت آیات منصوصه، در شأن این سلطان عالی شان و صفات سعادت غایات مخصوصه به این پادشاه عالیجاه صاحب قران اگر در مجامع سلاطین عالم و محافل خواقین بنی آدم مذکور سازند؛ در معرض تحدّی و معارضه و میدان تسابق و مناضله هیچ کدام را قوت گذرانیدن یک کلام یا نهادن یک گام در حیطه قدرت و توان نبوده، همگنان سر عجز به گریبان اعتراف فرو برده، دیده قبول بر پشت پای انصاف اندازند.

امّا، یعلم الله تعالی، که در وقت انشاء این کلمات صدق غایات، و افشاء این حکایات صحّت آیات، به امید آن‌که مذکور مجلس بهشت آیین و محفل جنّت قرین گردد، و خوف آن‌که مبادا بسط کلام موجب املال سامعه اجلال شود، سمند خوش خرام قلم را در هر قدم سد اختصاری پیش راه نهاده که مجال جولانش در میدان بیان نداده، و باز شرح شمّه‌ای از محاسن اوصاف این شاه خجسته صفات و وصف نبذه‌ای از مکارم اخلاق این پادشاه ملکی ملکات، و حکایت خجسته غایت آثار مآثر دولت ابد پیوند، و داستان فرخنده بیان وقایع و فتوح ارجمند، نه از مقوله مقاله‌ای است که در رساله ایجاز ادا یا مقاله‌ای اختصار انتما، سمت گزارش یابد، و در این تنگ مجال، مجال مشاهده جمال تفصیل آن احوال و فرصت اظهار بیان تمامی آن حال باشد.

بلی اگر توفیق الهی و تأیید نواب کامیاب شاهی یاری کنند، والطاف ربّانی و اعطاف اعلی حضرت صاحب قرانی مددکاری نمایند، تاریخ همایون

که روزنامه اقبال و مجموعه امانی و آمالست، به نوعی می توان نوشت که ناسخ تواریخ عالم و ماحی آثار سلاطین بنی آدم باشد. آری

نظم:

سخن کان به وصف تو سرور بود　　　　کجا چون سخن‌های دیگر بود

امید که سعادت توفیق باری، یاری و مساعدت نموده، و اقبال اقبال شاه بی‌همال و پادشاه فلک سریر ملک مثال اقبال نماید، و صفایح زمان را به نشر این مدایح و صحایف دوران را به بسط این لطایف آراید، بمنّه و جوده.

والاولی ان یکون الخاتمة کالاولی مشحونا بزواهر جواهر حمدالله الملک المنعام و شرایف الصلاة و السلام علی النّبی و الولیّ و آلهما العزّ الکرام و دعاء بقاء ایام سلطنة هذا السلطان ولیّ الانعام لیکون وردیه المفتتح مسکیة الختام.

نگرنده نگارنده را شناسد و از اثر پی به مؤثر برد. سنه ۱۰۶۷